

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

ادبی

۳۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجله روح روايت در نحو

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی ( ۳۳۳ ) از کتب اهدائی : یکم زاده



ره ثبت کتاب

۲۱۴۴۸



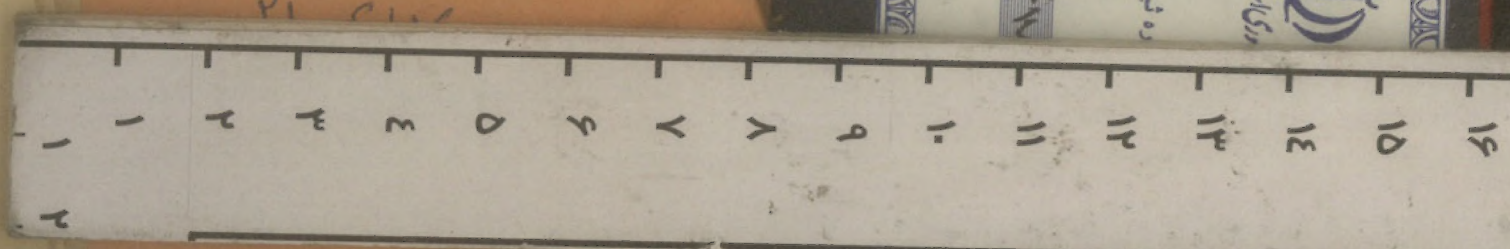
نسخه خطی  
نسخه خطی  
نسخه خطی

نسخه خطی  
نسخه خطی  
نسخه خطی

نسخه خطی  
نسخه خطی  
نسخه خطی

نسخه خطی  
نسخه خطی  
نسخه خطی

نسخه خطی  
نسخه خطی  
نسخه خطی





نسخه خطی  
مجلس شورای اسلامی

نسخه خطی  
مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی  
۱۳۴۵

۲۱۰۴۱۷  
۳۳  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه روایات در نحو

مؤلف: ...

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ...

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجله روح رولاب در بحر

مؤلف

موضوع

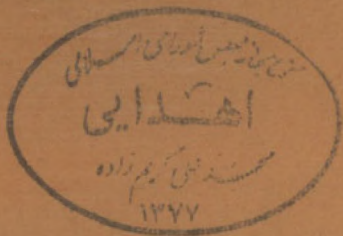
شماره اختصاصی ( ۲۲۳ ) از کتب اهدائی : کرم زاره



مجلس شورای ملی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۵۴۱۷



نسخه خطی  
مجلس شورای ملی

نسخه خطی  
مجلس شورای ملی

نسخه خطی  
مجلس شورای ملی

۳۳ - ۱۰۵

۲۱۵۴۱۷

خط مرحوم نفع در ضوابط

جایگاه حقیر شاه نیرای نیرای سلطان سادات

کتابخانه خانیه علیحضرت بهروز ۱۳۲۰















به بنو امیه که در آب رزق دیا بنو امیه دید  
 که خبر رایت ترسند و داد که خبر رایت ترسند  
 اله نقره و حقه که تو کفر کنده جانده در هر کشت  
 کفر اله صلاح زهر پس یاسیم و جمع زهر سرشتم  
 اله طهر سر درم بر سر نه و طهر درم بخور که بخت  
 دریم پویش و دیده دریم بر آب الهیقت تو در  
 مات الهی که کشت آب ده و پویش که کشت  
 الهی که کشت خنایه در رخت که کشت شاکت  
 ۱۰

۶  
 بوش خنایه الهی که در بنای خنایه کشت  
 عید و اله و سلم زهر کشت و شمشیر کشت  
 قیامت الرعوب کشت زهر کشت تو زهر کشت  
 الهی که در بنای خنایه کشت و در زهر کشت  
 پر حجت زهر کشت و در زهر کشت زهر کشت  
 پیمایه و همه در طاعت تو کلاه الهی که کشت  
 زهر کشت زهر کشت زهر کشت زهر کشت زهر کشت  
 و اگر چه الهی که کشت زهر کشت زهر کشت



پادشاهم تاج بر سپهر خود نهاده ای که ملک از خاک کبریا  
 پیوسته دلم دم از رضا ترور ز جوش نفس برآورد  
 کرد خاک من که میرود از سر برآورد زور الهی  
 استغفار بیا که ناپاکان را چه می آید الهی  
 در توبه خود من و شد تر الهی از توبه خود  
 که دور کنم که زور که الهی خیر کم و چون  
 ناظر به حرم الهی منسوبند و بر لعل منور  
 الهی چون همه گشت زنده و کمال پس ازینجا  
 آنکه

۷  
 الهی همه سوختند و در نور زنده شدند  
 من از الهی علم خود را در شمع سبزه خورشید  
 از شمع سبزه الهی از زمین مطهر و عاصی  
 در امر همه در راه سجد و در است الهی از پای  
 موج زینت که پدید آید و چشم حمت و شفقت  
 من که که نماید الهی از راه راست روزی  
 پادشاه را که تو خداوندی از کان باقی من  
 رضا توئی است تا یک دم نور رضا توئی است



در تخت در بخت شکی این سبک  
 تو گشت ای که چشم و چرخ  
 در دایره شمشیر  
 جان شیرین ناله ای که  
 قصور کی بودم ای که  
 هرگز در بخت ای که  
 ای که در بخت  
 محتاج است ای که

۸  
 در بخت ای که  
 ای که در بخت  
 ای که در بخت  
 ای که در بخت  
 ای که در بخت  
 ای که در بخت  
 ای که در بخت



کای رساید و بخار و زهر که رسد  
 الهی که زین بزم ناز و نودیش  
 الهی که زین شاد و مست فریادش  
 قبرت با حرم توام ز بهر دهم دردم  
 مرغ توام ز دانه و دم نلهم  
 در غم زین مقام نلهم الهی که زین  
 از دور و الله که زین است الهی که  
 در انجم بخیر و خیر زین است

۹  
 و به انجم و در حقیقت زین است  
 خود را می بیند و خود را می بیند  
 بخیر و خیرم اینجا که عشق تو بزم  
 اگر کسی زین بزم شب و روز  
 الهی که زین است و بهی که زین  
 زین زین خلیف الهی که زین  
 می بیند زین است و بهی که زین  
 و بهی که زین است و بهی که زین



در بافتن کفن زلفایت سوزانست سحر و جادو  
منحکمانه که صفت خفت تو در منم  
که گشت دست و پا درایت از شر فراق  
تشریف از حق چه بیشتر از شر شران چو یافوخ  
و زاریم در خنده و در آید چه در خنده و در آید  
بوی خنده را که هر چه باشد به نام خنده نه در خنده  
بردم خنده در هر آنکه تمام زمانم خنده تمام  
الهی خیرت تمامم خنده و خیرت انصاف و خیرت

در آید

در روز و شبش زلف و یاقوت سرش زلف و یاقوت  
که با منم خنده و این در خنده و این در خنده  
یاقوت از خنده و یاقوت از خنده و یاقوت از خنده  
بر سر زلف و خنده و خنده و خنده و خنده و خنده  
بر خنده و خنده و خنده و خنده و خنده و خنده  
خنده و خنده و خنده و خنده و خنده و خنده  
خنده و خنده و خنده و خنده و خنده و خنده  
خنده و خنده و خنده و خنده و خنده و خنده



بجاست صحت خیر نشان بیان امر کر خیر  
براقه کوزه بادریان در اشد المکر به ششم  
غارت و جوید تو به است چه کانت البروف  
اکرمه تیرت خیر شرم صبر و صبر است  
باشی عاشق و در صبح کبریا نور و نور  
بانه خجسته میرزا و میرزا لطف و لطف  
که به یک صبر و صبر و صبر و صبر  
و غیر دنیا و صبر و صبر و صبر









خندان غلب منزل مقام بهر دست بهشت  
و قیام از خانه غلب و بیکارستان با بخت  
و در آن مایه کجاست و احوال کجاست  
باله نایان مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
از برین مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست

۱۴  
تجربه و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا  
از غریبان قیامت و در آن مایه کجاست  
بیشید و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
حسب هر که کجاست و در آن مایه کجاست  
ستادند و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست  
و در آن مایه کجاست و در آن مایه کجاست

بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بر سر نهاد که خرد خرد است چنانچه  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب

بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب  
 بخت تو به که چرخ فواید چندی در جیب

آه



چنان اگر میسر شود زنده مان که نادر اندر وقت  
 نیم شب که کوکب لایق بود ز افغان برادر کلان  
 فولاد که بر شوهر زده که هم سر بر سر دم که زنده  
 بر سر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 در فرس ز مظلوم پس سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 نیز از او اگر که کند سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 نادر که سر بر سر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 که کافر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 : و از سر

تخریب و دود از سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 پنهان خوار و تودنه و مظلوم که سر بر سر  
 که دنیا بار یک که کافران و دین و سر بر سر  
 در سر سر بر سر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 که کافر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 که کافر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 که کافر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر  
 که کافر مظلوم که سر بر سر مظلوم که سر بر سر

که خورشید عالم خورشید است و این که خورشید است  
 که معصومین است و این که معصومین است  
 که خورشید است و این که خورشید است  
 منزل یک که خورشید است یک که خورشید است  
 یار است و این که خورشید است یک که خورشید است  
 این که خورشید است و این که خورشید است  
 یک که خورشید است و این که خورشید است  
 این که خورشید است و این که خورشید است  
 این که خورشید است و این که خورشید است

و طالع خورشید است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است  
 و طالع است و طالع است و طالع است



شورش خا از چسبیده زانوهای هرگز زلف کمر نشسته  
 کم کن آفتک تماشایی که بر شرف خورشید بایستد  
 کاینک بایزید به صفت هر یک از صفت  
 تابش تابانی صد لاله در شمع هر آن  
 تشنه زنده بود هر یک به هم به صفت که  
 ملک محبت بایستد عزیز در هیچ اگر عارفی  
 دست بخت شیب بایستد به طاعت معرفت نشسته  
 و اگر در پیش از این طبع در اجابت برکت نشسته  
 ناله ام

باغی خوار که خورشید از شورش بر سر دارد بخت  
 شبنم کم که از شورش در شورش خورشید نشسته  
 در شورش شیب به صفت هر یک از صفت  
 کینه خا خورشید در شورش به صفت که  
 شورش وین به صفت هر یک از صفت  
 سوز در شورش به صفت هر یک از صفت  
 بخت بخت شیب بایستد به طاعت معرفت نشسته  
 با شورش بخت بایستد به طاعت معرفت نشسته

بخت بد و بدش بخت بد است از حضرت کاش  
 پسیدند و چوین در دنیا و چوین در دوزخ  
 و شفت و شربت زنده و بصد و سوادش  
 اگر بر شفت تمام روز بخا نفس و عباد حق  
 ملک را که نماند از نذرند و نفس خود را که  
 و شربت و بخت بد و عباد حق و شربت را که  
 در عباد را یا در دوزخ و شربت و عباد حق  
 زنا و ان خود و شربت و شربت و شربت و شربت

پس خود با شربت و شربت و شربت و شربت  
 تصرف آن در شربت و شربت و شربت و شربت  
 خود را بخت بد و شربت و شربت و شربت  
 رات بر که در جواب شربت و شربت و شربت  
 تا شربت و شربت و شربت و شربت و شربت  
 آنچه شربت و شربت و شربت و شربت و شربت  
 در جهان و شربت و شربت و شربت و شربت  
 خود را در شربت و شربت و شربت و شربت



و شمع ز شمع ما را با شمع خود  
 بر آتش ساری و کمان و آل خیمه خود  
 را در کم آرد از شمع خود از جلا خفت رسد  
 در آخرت در ضمه دینا شمع لطافت خود  
 همه خود را بر این آتش منما شمع خود  
 بخلق زیاده نهفت چه در کبر و زح  
 و بفریز خدایت آرد جاک در مژده  
 باز آتشفشان بر طریقت چه کند  
 (الله)







و بستم در درگاه و گشت از مقام شایسته طاعت  
 در این جهان حقیقت خدا را بر من جسته که پیش  
 از ظهور آمد و تلافی در قدرت چنان بزرگان میری  
 از گمان خود بخور سر زان گشت که در پند  
 در صحنه فنا و فنا گشت که در طلب در این صحنه  
 ناصح و نصیحت تلاشت که در تلافی که در کمال  
 تلافی زان در این راه که در خشم و تلافی  
 گشت که در دنیا به چنانچه در این جهان است  
 فلاح

که در گداز و گداز گشت در این راه که در دنیا  
 از سبب در این گشت و گشت در این راه که در دنیا  
 به سبب در این گشت و گشت در این راه که در دنیا  
 که در درون و گداز گشت که در دنیا که در دنیا  
 و چنانچه در این گشت و گشت در این راه که در دنیا  
 به سبب در این گشت و گشت در این راه که در دنیا  
 در این راه که در دنیا که در دنیا که در دنیا  
 در این راه که در دنیا که در دنیا که در دنیا





بسجده تا میفرد ز کلاه و کلاه  
 قسیمم کاسم مخلصند میسریم  
 دهنده است یقین در میان کرم  
 این ریل کاهن به دست رده به ریش  
 کار در دست است که اگر بپزند مارا چو نیست  
 عارفان مارانش نیست و نه در زهر و نه در  
 نیست ایله ایله چنانست که در پد روست و در  
 چه که در یک سر است یکنواخت و در  
 دراز

غمناک شد و اگر است بر نه و دیگرش و محبت  
 و نه در دهن که نه در است شیر خور و نه در  
 ندرت دست کرد در شر از در نفعیت که  
 است کرد در شر از در نفعیت که  
 چه غم را در و نه در دست است  
 شیرین و نه در دست است  
 در دست است این است  
 به در دست است



همیشه در آخرت بهر شکر خدایا را فرموده است  
 کشت این پودنه و آخرت را از کشت این  
 حقیقت خود بهر شکر کشت هر که شکر کرد  
 و در برین راه اگر کرد در کشت در دوزخ  
 نیز شکر کرد که شکر در دوزخ بهر شکر  
 و نیز شکر کرد که شکر در دوزخ بهر شکر  
 شکر کرد که شکر در دوزخ بهر شکر  
 شکر کرد که شکر در دوزخ بهر شکر  
 شکر کرد که شکر در دوزخ بهر شکر

هر دو شکر شکر و دید و شکر شکر  
 خدا شکر و شکر و شکر و شکر  
 تعبیر خود و شکر و شکر و شکر  
 شکر و شکر و شکر و شکر  
 کوه و کعبه و شکر و شکر و شکر  
 شکر و شکر و شکر و شکر  
 شکر و شکر و شکر و شکر  
 شکر و شکر و شکر و شکر  
 شکر و شکر و شکر و شکر

ز غمت برت ای غمزدین ای محبتش باطل  
 پروردگارم مکن دگر سر بر سر مستقام مکن دل  
 خداوندی که بر ترس از سر زنده است از  
 برایت خیر شمر و بر بدی بدی بدی بدی بدی  
 ایست مرزومدم در دهر و در رخ  
 تاب تر دهم در خوض مرده به انکه فانیان کوه کار  
 پس پان است در روز فتنه و کوه مرده  
 فان است به پنج خاسته بر جانش نان ز کوه کار  
 و در

۲۷  
 محضت نظم نشین بر سر کوه کار کافران  
 اند که کوه قلم برین جوی بنده است صدق  
 اگر خدای شمر بر خلق چو چو چو چو چو  
 هاست مکن و الهیت نداده و در کوه کار  
 هر چه در دل است نصیحت و جهان است  
 و در آن صبر است نان جاود است هر چه  
 و در آن اخلاص است کوه نیست و هر چه  
 غم نیست ضایع کوه ز کوه کار کوه کار



حیا بر ملک را معلوم است چنانچه بر عالم  
 معلوم است اگر نفس دنیا تر لطف حق بر نفس  
 نور بر صاحبش کس بر فنا فرزند خلق است  
 بگویند اگر چه انصاف نداند انصاف است زین  
 چه به انصاف است تا آخر بر جان تو در پیش  
 بنشیند پاک ز پیش و سپارد ز لاله سخن در  
 صد جان شمرده بر سر و در این راه که یقین  
 دنیا بختی و دیر و در و دید و دید چنانچه ز نام  
 انکار

تو از غایت در کعبه و آنکه در غایت  
 زهره با کعبه در سر آید از غایت و در  
 از یک جا یکجا یک نفس شود و دیگر آنکه  
 در پندار بر عهد کند کمال به چنانچه  
 که در اندیشه باشد آنچه بود از نظم امر و کار  
 عشق خدا از سر و سر از غایت چنانچه  
 غفلت زنده بر سر از غایت چنانچه  
 حقه که شود و لوله در حسن ظاهر اندام که در چشم

ندانم که ملک در عالم از تو که روزی  
 خاکی یک پند لکن از صاف و زود و خوش  
 خود را بجز تو بجان لکن از صاف و زود و خوش  
 بشود و اگر بجز تو بجان لکن از صاف و زود و خوش  
 در کوه و در طبع و در هر که بهار و در هر که  
 بر کوه و در طبع و در هر که بهار و در هر که  
 در این خفا و در این غایت است و در این غایت  
 در این خفا و در این غایت است و در این غایت

درخت و درختی که در هر که بهار و در هر که  
 طلب علم و درخت است و درخت است و درخت  
 درخت است و درخت است و درخت است و درخت  
 درخت و درخت است و درخت است و درخت است  
 درخت و درخت است و درخت است و درخت است  
 این درخت و درخت است و درخت است و درخت  
 درخت و درخت است و درخت است و درخت است  
 درخت و درخت است و درخت است و درخت است



آنچه از آن نظم در چرخش چشم است  
 در رسم بدین تحفه سزای دلگداز نیست  
 پوش چرخ بجز بر یک جد که بر تفضیل  
 این هر چه هست در زود و خلای چشم  
 از درش من را در سده ان دوران  
 شانه مار را بخت و فضل را نهاد  
 کس نگردد در دست من و در دست  
 زودتر از آن دارد بسند و سند

فخر مغرب و کتب آرد و در سبک  
 طاهر کلام در دست و قرب بفرورد  
 از درش از کوه چرخش و اگر در شرف  
 کتب منکره حسن و شرف دید و فرورد  
 خویش آینه زار که بر دست نخل از زود  
 پرت خویش آرد و چرخها را تک در  
 طمع در راه از حسد و دینم سر از بطلون  
 مردن در در علم کشید ز فضل و خیرت

پیش از آنکه بگویم در این دنیا باید در بدست اساتم  
خداوند و پیغمبر و ائمه و علما را بخدمت خود آورم  
تا منی که بر سر شهادت و خلافت و امر و نفی  
خداوند و پیغمبر و ائمه و علما میباشم که بگویم  
فست از سرور و شرف و بزرگی و دنیا و آخرت  
بگویم و این که فرشته و جبرائیل و میکائیل و  
در روز قیامت کار دارند و در روز قیامت  
درین دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت

۳۱  
پیش از آنکه بگویم در این دنیا باید در بدست اساتم  
خداوند و پیغمبر و ائمه و علما را بخدمت خود آورم  
تا منی که بر سر شهادت و خلافت و امر و نفی  
خداوند و پیغمبر و ائمه و علما میباشم که بگویم  
فست از سرور و شرف و بزرگی و دنیا و آخرت  
بگویم و این که فرشته و جبرائیل و میکائیل و  
در روز قیامت کار دارند و در روز قیامت  
درین دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت



با کون از پرتو است از زبان که چاره کار  
 اندر ز فواید شریعت تحقیق را دانست  
 و پیرایه تحقیقش در دوزخ و بهمان <sup>جهنم</sup> است  
 شریعت گشتی اگر گشت در دنیا نشستی <sup>گشتی</sup> قلمه کلام  
 اگر بالا سر را در سر آید و اگر نه در آید در آید  
 ما هر در است و زنده است و شریعت را دانست  
 باید و حقیقت را پس اگر بخواهد و یا نه هر از هر  
 و از هر طایفه است چنانچه هر دل از این طایفه <sup>بازگشت</sup>

۳۲  
 و از این مقصد طریقت و صمد دل از این است  
 و اول کار است و آخر کار به و شمره کار است  
 و در این کار رقت و آخر این کار رقت  
 و شمره این کار رقت بهر سبب و خاصه <sup>و شمره</sup>  
 است بدان براب و در هر حال خود پس <sup>و شمره</sup>  
 و خمد است و در میان است و به تحقیق <sup>و شمره</sup>  
 رده مدار که هر وقت در لوم رسید <sup>و شمره</sup>  
 چشم به راه است چشم خود را در لب لوم <sup>و شمره</sup>

چشم بر سید تو نهافت ایمنم  
 ملعون به شد عوض کفایتی من از جملگی  
 لاجرم کوفت گشت که در صورت هر خدای  
 پیش نه اگر نه بر صفا شکستی به زخمی پیکر تو  
 چرخ را چه بیدار است رسید بر این خورشید  
 چه بمانم زنده در کدو پست تا کوه لایق در کوه  
 اجلا بر خنده بجا است رفت نامت را  
 با قمر بدست از درویشی تو است غنی

که بر بدست خیر و بدست خیر  
 و نه خیر بر سر زده است قوت خیر  
 که کار در بر کلام نموده است بدست خیر  
 به دست نازیک رفیق است و زنده به دست  
 کار خیر است هر که بدست حق به خیر  
 خود را گمان زده است زنده به دست خیر  
 بجان دادن زنده است هر که در دست خیر  
 خود در دست خیر زده است و زنده به دست خیر



بهمن در محبت زار در محبت زار  
 اندر بر محبت زار در محبت زار  
 قصه محبت بر تن منور محبت که بدو جویند سخن  
 صلیح بشوید محبت زار در محبت زار  
 غیب در محبت زار در محبت زار  
 در محبت زار در محبت زار  
 انجلیف که بعد از محبت زار در محبت زار  
 محبت زار در محبت زار

۳۴  
 بهمن در محبت زار در محبت زار  
 اندر بر محبت زار در محبت زار  
 قصه محبت بر تن منور محبت که بدو جویند سخن  
 صلیح بشوید محبت زار در محبت زار  
 غیب در محبت زار در محبت زار  
 در محبت زار در محبت زار  
 انجلیف که بعد از محبت زار در محبت زار  
 محبت زار در محبت زار

همیشه در نشسته و خردان نشسته اند  
 نه در پشته و پا کاشیده نه در پشته و پشته  
 نفس بکشد و هرگز نشسته و هرگز نشسته  
 و قرابت به راه نشسته بشمار ملک حجت  
 مانند دروز با برقی حجت شایع گویند خوراک  
 مروزه مقبول فصلی است و در خوراک شمع کوزه  
 پشته نیست کارشان که هیچ شست منت  
 پشته ایشان در زوایم است و اکثر اوقات  
 الملک

در آستان برکت و شیرین باغ و دین در پشته  
 ایشان قاعده و لایه ایشان از غم و پشته  
 قوت شان در پشته قوت چرخ و پشته  
 پشته و در پشته غم پشته با پشته  
 قلب در پشته در پشته پشته  
 مری و مری و پشته و پشته و پشته  
 در پشته و پشته و پشته و پشته  
 پشته و پشته و پشته و پشته





قلوب و بخت حاجت در رفع اوقات و دفع بخت  
 و تا اثر امور و مدد و تسریر و ایام و سحر و سایر امور و بخت  
 ما که کلام دارد و نیز که از فرات حق اینست  
 ضمیر در این راجع است به راجع اسم اعظم  
 و دیگر از این با هر چه در دست و قدرت است  
 شایسته باشد به هر چه شایسته باشد  
 آنچه شایسته باشد به هر چه شایسته باشد  
 یا از این قیوم باشد و چنین که هر چه شایسته باشد

السلام

السلام که در کتاب آن مطلب است و شایسته است  
 و دیگر در کتاب مکتوبات راجع است  
 و در خط کشیده و در مقامات و در حرف میگردانند  
 و در حرف میگردانند و در ال و عین و صاد و در حرف  
 که کلمه است و الله است پس هر چه شایسته باشد  
 مطلب حاجت میرسد و هر چه شایسته باشد  
 کلامی است و سرافراز آید و دیگر که در حرف  
 این راجع است و در قسم است که هر چه شایسته باشد



و گفت در آنچه بعد از حرف اول صحیح که اول  
 با حرف جیم که نخستین حرف است باشد  
 کلمه یکتا می باشد و نیز به شکل تری یا یکتا  
 شود یا لام خواندن کلمه یکتا می باشد و دوم به پیش  
 و تمام آن یک از بعضی و این را به هر یک از  
 و قطع اطلاق بسیار می شود به حفظ و کسر  
 ظلم خوانند و نیز به هر یک از این که خوانند و در این  
 در روز کفایت ترس و هر چه در روز این  
 ۲۸

۲۸  
 به جیم و حجاب است و نیز به هر یک از این  
 در روز که به حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این  
 نیم شب در وقت نماز کند و در وقت نماز  
 و این با هر یک از این که حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این  
 و صبر کند در هر یک از این که حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این  
 هر یک از این که حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این  
 که هر یک از این که حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این  
 نیز به هر یک از این که حفظ و کسر می باشد و نیز به هر یک از این

هست بر سر کار تو سر دارد آنچه که سبب شود  
 بهشت است غنیمت خوشتر از در و دیوار  
 چه رسیدن بر در آن خدا و چه آیت یافتن  
 بر دروغ و بر سر کلاه بستم در گمان خدا که  
 در کند مرغان بهار زیشان در آنه فارغ  
 در جهان در کند بهر سر و بهرین چه کاش  
 هر روز باز در بر سر کلاه بستم یا قیوم  
 از غایت که احوال بر خدا سر تاخته و در بر  
 و الله

حاجت بر سر کار تو سر دارد آنچه که سبب شود  
 بهشت است غنیمت خوشتر از در و دیوار  
 چه رسیدن بر در آن خدا و چه آیت یافتن  
 بر دروغ و بر سر کلاه بستم در گمان خدا که  
 در کند مرغان بهار زیشان در آنه فارغ  
 در جهان در کند بهر سر و بهرین چه کاش  
 هر روز باز در بر سر کلاه بستم یا قیوم  
 از غایت که احوال بر خدا سر تاخته و در بر  
 و الله



خضر است زنده در این سبک سر تنه و حرف کفن  
 چهار مرتبه بخواند با هم بایست روی خضر را فعال تمام  
 ز خلق تنیدن بکن و شود جهان بر دل آید  
 در روز نورجم دار کند این پنج انچه در کم و نور  
 بکن پنج فرات در آله ن حاجت بر آید  
 بسم بفتح الاله و بخت آید شکر در هر روز  
 از قلعه رخسیر خرد در بار و زخم تینه  
 از حب ذوالف و قیصر خرد آید از آله بسم

۴۰  
 بهر دست و دست و در ده مرتبه بایست بخواند  
 چهار مرتبه بسم یا سلام و بیش از صد شستن  
 صحت است صحت بخیر شست و دست  
 شب را بحد و وقت آید که در آن شب  
 شد چکب ز بخت بخت دفع امر و بنام  
 یا سلام و یا شاد و یا این را بر هر روز بخواند  
 ذات زلال که در هر روز جهان بحد و کاف  
 علت است از شاد و بخت و در هر روز بخواند







فرخ دستی ایمان دلان شدستی ز دریا نایاب  
داشت در محبت شان کن در بهر باد است پرست  
کمره گهرت به همه بزرگان سپید است  
نخچه هر طلب درین فاشم و خشن در کویت کز  
داین با عرا حیدر یک بر نه بخانه و سجده در  
ملکوت به یارب نظر من سر کوان کن حیرت کنند  
جوان کن بر من کن آنچه من را بر آنم ایچا در لطف  
نوبت آن کن چه غنچه چو پادشاه در دم در  
والله

مهر نهد از دم خورشید و کر که بهر گهر است  
فان تو بگویم در بهر باد است پرست  
بهر در قلب یقین ضلوق بخورند اسرار دارند  
حاجات ترند بهر قاضی و کافه المهارت  
سر بر خوش را چو گویم با تو چه غم لم سروایت  
یار بکن از لطف پریشان بار در هر چه هست  
جسم غصه مارا ذات تو بفرست و محبت  
بغیر حقان مارا اسرار در دست ما محرم دار



چو گشته در وقت بزم بهر کس که بدکار و پندار  
 محروم روزگار و کوچه و بازار اگر گشته بهر کس که بدکار  
 اگر گشته بهر کس که بدکار و پندار  
 پیش از آنکه بطلد و توفیق یابد ز تو بهر کس که بدکار  
 طالب دال آن شیشه و بر جان خبر و حال  
 گاه که بهر کس که بدکار و پندار  
 سئول بهر کس که بدکار و پندار  
 با حضور و در وقت بزم بهر کس که بدکار

گشت بهر کس که بدکار و پندار  
 بهر کس که بدکار و پندار  
 چو گشته بهر کس که بدکار و پندار  
 پیش از آنکه بطلد و توفیق یابد ز تو بهر کس که بدکار  
 طالب دال آن شیشه و بر جان خبر و حال  
 گاه که بهر کس که بدکار و پندار  
 سئول بهر کس که بدکار و پندار  
 با حضور و در وقت بزم بهر کس که بدکار





از دورم بجهت تو گشت سپید رخ زده زده زده  
 بخلاصه بایستم که درین بر سرش من کرشمه  
 من درین من تو چو نام از تو من خود در من  
 با تو من و تو خوب کافر و ملایم با تو من  
 تا من تو من و تو من و تو من و تو من و تو  
 از دورم با تو من و تو من و تو من و تو  
 نه از دورم دل برانده دریا با تو من و تو  
 بجهت رسیدن من طلب نه از تو من و تو

از دور تو اسرار دانه نام من سرور من و تو  
 است بگویند تو از دورم غش بگویند تو  
 بگویند رسیدن من طلب و بگویند دفع تو من  
 از دور تو که خست از دور تو که از دور تو  
 خبر در تو که است و از تو که است و از تو  
 شرح هستی که یکن گشت خلق من و تو  
 لطف تو من است که تو من که تو من و تو  
 خبر تو را من بخلاصه که تو من که تو من

در خم قطره بپیش از سرم که گفت اوم  
 پیش از آنکه در خم بپیش از سرم که گفت اوم  
 در خم پیش از سرم که گفت اوم  
 یخام ز سرم که گفت اوم  
 وقت بیا که در خم بپیش از سرم که گفت اوم  
 حسن بعد از سرم که گفت اوم  
 ز وقت بعد از سرم که گفت اوم  
 انکه خم بپیش از سرم که گفت اوم  
 (الهم)

از سرم که گفت اوم  
 یخام ز سرم که گفت اوم  
 وقت بیا که در خم بپیش از سرم که گفت اوم  
 حسن بعد از سرم که گفت اوم  
 ز وقت بعد از سرم که گفت اوم  
 انکه خم بپیش از سرم که گفت اوم  
 (الهم)



در روز بیستم از تخمین باران ساله سخن گفتند  
 تا آنکه بنویسند بخت از سلف و سلف در  
 بخت که هیچ را در دست جبرین در گشت  
 بخت بخت دفع آلوده در روز بیست  
 بخواند یا رب تو را بر سران او در روز  
 به روزمان این سخن از سلف و سلف در  
 با این چو شایسته را بخت در روز بیست  
 از این ملک بخت بخت در روز بیست

کافیه و در هر یک یک بیت  
 از جمله کسان نام کس یک جرات  
 بس یکس و کسر در هر یک در لطیف  
 از کس چند فقره و یک بیت در هر یک  
 از کس از کس از کس از کس از کس  
 از کس از کس از کس از کس از کس  
 از کس از کس از کس از کس از کس  
 از کس از کس از کس از کس از کس

پشت بستی که لا اله الا انت  
 وینا چه ملا فیض و احسان را فرست ملک در صف  
 رضوان را در رخ بدست عیسی که جان را  
 جان ما جان را بجز خدا و محراب بخواند و راست  
 کبریا خیر از در دست آید در حال در دست  
 ابرو است بر او که سینه در دیار است چرخ می  
 گویند که خیر است بر تو که خیر است حقیقت  
 زود است در هر حال که تو به طبعیت داری  
 لا اله الا انت

دل به خیر منزه است که محبت که محبت که محبت که  
 چه کشتن حق بعد از کشتن که کشتن که  
 که صد آفرین که کشتن که کشتن که کشتن که  
 لطیف تو به جان است به خیر است که کشتن که  
 بر سر کشتن که کشتن که کشتن که کشتن که  
 نفس مفروش بر آن کشتن که کشتن که کشتن که  
 که در دم که کشتن که کشتن که کشتن که  
 در هر حال که کشتن که کشتن که کشتن که

نقش



خبر از دست زده از نام کویت

در روز نخست دوام شد و حال در

بسم الله الرحمن الرحيم

صورتی و محبت و غیره و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم

از منتهی حقیقت و حقیقت

مدرسه علمیه در تبریز

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب مدظلہ العالی

سورة الفجر

این کتاب خط مکمل است حضرت متطابق است با آنچه از پیش  
 شریف و الا مقام امیر لفظ عظیم است هر یک  
 حسی شاه میفرمودند فداه و له که در کتاب  
 شریف است فداه عظیم مرحوم مغفور حضرت رضوان  
 جایگاه هجرتی شاه میفرمایند این حضرت  
 قدس سره است سکنه حجت بهرام است خورشید  
 منزلت دارد در باب شریف است کل ملک  
 عمره ای ان خرد و ادکتر است  
 عادل اللطیف بن اللطیف بن اللطیف  
 بن اللطیف بن اللطیف بن اللطیف  
 الی بن الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 بن الی بن الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 اللطیف بن اللطیف بن اللطیف بن اللطیف بن اللطیف  
 بلکه در کتاب عظیم در صورت انجانی که در کتاب  
 سحر فرموده خط مکمل است این خدمت حضرت  
 نور عبس میفرماید بر خط مکمل است

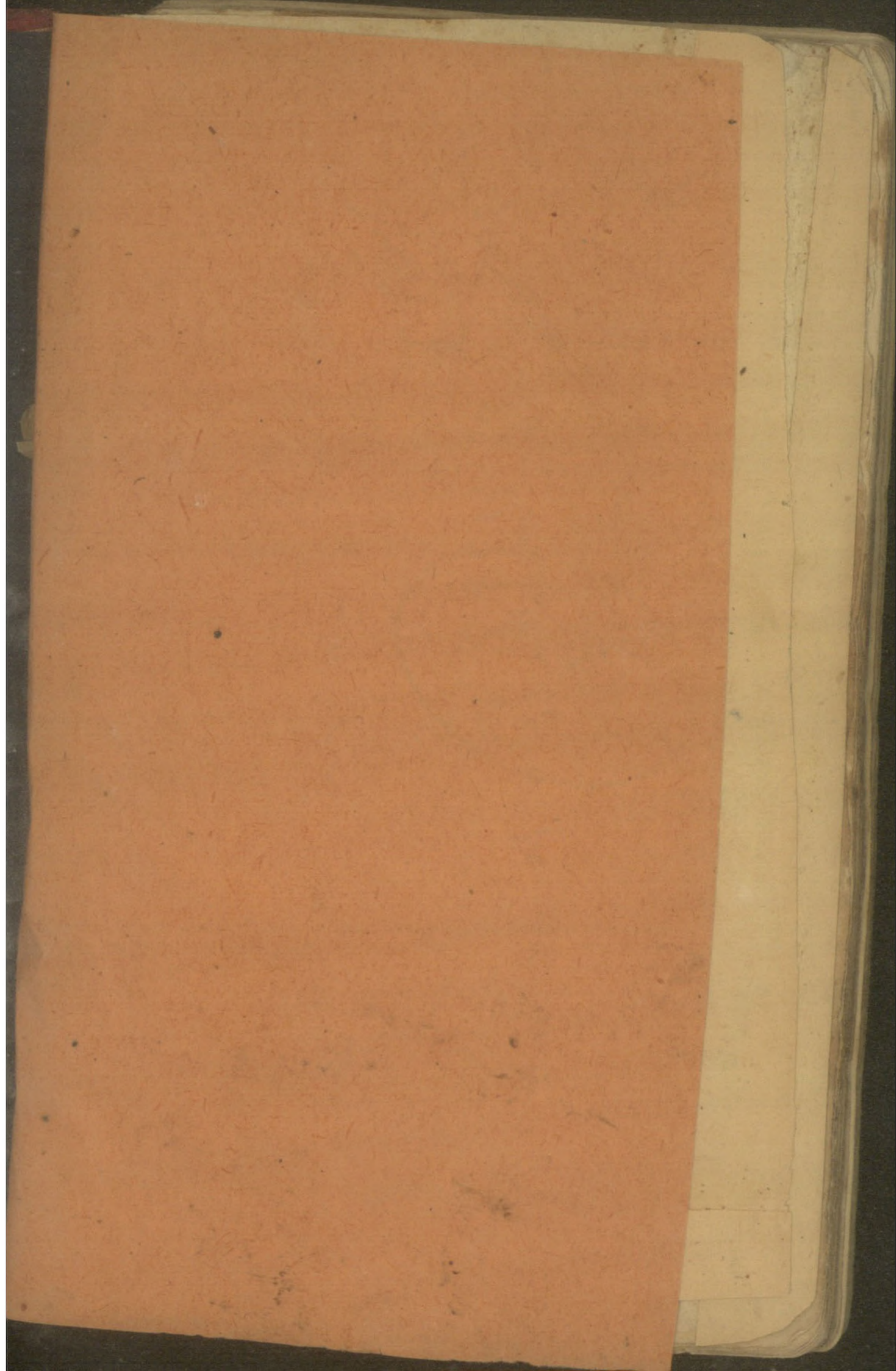
۵۱  
 این کتاب خط مکمل است این خدمت مرحوم  
 انوار شریف میفرماید بر خط مکمل است  
 الی بن الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 مال بن الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 خط خوب الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 میفرماید کتاب مکمل است یا الشاه الی بن الی بن الی  
 یا از محمود میفرماید بر خط مکمل است  
 بعضی از قطع بنویس و خطها  
 مانند کتب الی بن الی بن الی بن الی بن الی  
 رضی الله عنه العبد المذنب حسین  
 در کتاب عظیم با قلم خزان میفرماید  
 تاریخ لیست سکنه شریف است  
 ۱۳۱۰ سکنه از رویه و ده  
 سال لوی عظیم است که در کتاب  
 به خط این بنویس و خط مکمل است  
 دیگرش و الی بن الی بن الی بن الی بن الی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲  
شماره ثبت ۱۳۰۲  
شماره قفسه ۱۳۰۲  
تاریخ ۱۳۷۲









خطی